

چرا یک مبارز طبقاتی شدم؟

در مترو نشسته‌ام، مرد میان‌سال مذهبی با صدای بلند مشغول نصیحت جوانان کناری‌اش است. از طب سنتی می‌گوید و دین و ایمان و غیره. مرد میان‌سال دیگری که حوصله‌ی حرف‌های او را ندارد با طعنه و کنایه بحث را می‌کشاند به این که زمان شاه بهتر بود و شرایط خوب قیمت دلار و قیمت فروش نفت در زمان شاه. مرد میان‌سال دیگری هم کلام او می‌شود و بحث را به مهاجرت نخبگان می‌کشاند و این که زمان آقای خاتمی فولان و ویسار بود و هر چند خیانت کرد به ملت اما به‌هرحال اوضاع بهتر بود. کلیشه‌ها و تکرار صحبت‌های بی‌سروته هرجایی؛ اگر عرب‌ها به ایران حمله نمی‌کردند ...، اگر افغان‌ها از ایران می‌رفتند ...، اگر ما نفت نداشتیم ...، حیف این سرزمین پربرکت و دوست داشتم زبان بگشایم و به هر سه تایی‌شان بگویم خسته نشده‌اید؟ خسته نشده‌اید که این بحث‌های ثابت در مورد دین و مذهب، خدمت و خیانت اصلاح‌طلبان، نکوداشت خواب شیرین شاهنشاهی و... را هر سال در دید و بازدید عید، مترو، وقت ناهار شرکت و محل کار، در تاکسی و در مهمانی‌ها تکرار می‌کنید؟ خسته نشده‌اید که غریب سی‌چهل سال است این مباحثات دوزاری‌تان را با فکت‌های تکراری مدام تکرار می‌کنید و دست آخر کل حرفتان را با جمله "آقا اینا آخوند و غیرآخوند سرتا پا دزد و فاسدند" و "سیاست همین است" تمام می‌کنید؟ خود شما خواننده‌ی این متن در هر جایی از ایران که هستی از شنیدن این خزعبلات تکراری سر هر دکانی از هر دهان بیکاره از پیر و جوان، خسته نشده‌ای؟ آیا برای عجیب نیست که با این همه سیر حوادث سیاسی و اجتماعی که روزبه‌روز، ماه‌به‌ماه، کشور ما و جهان را درنوردیده است، تحلیل همان باشد که سی سال پیش در تاکسی شنیده‌ای؟ و راننده‌ی تاکسی همان را بگوید که استاد دانشگاه می‌گوید و او همان را بگوید که دیگری پای منقل می‌گوید و او نیز همان را بگوید که ماهواره می‌گوید؟ آیا دوگانه‌های اصلاح‌طلب/اصول‌گرا یا اصلاح‌طلب/برانداز و جدیداً محور مقاومت/برانداز در ذهن تو پوسیده و تکراری نیست؟ آیا دلت نمی‌خواهد که حرف نویی بشنوی فرای این که همه دزد هستند؟

من می‌خواستم بشنوم. خسته شده بودم. در فضاهای مختلف نیروهای اجتماعی و سیاسی و آکادمیک سال‌های ۷۰ و ۸۰ گشته بودم. بار اول مباحثات سر رأی ندادن و رأی دادن به فلان جناح یا ویسار جناح و فضای ملت‌باز آن در جوانی جذاب بود، اما ته آن چه بود؟ فردای انتخابات چه می‌شد؟ دستاوردهای آن برای چه طبقه‌ای بود؟ بار دوم، بار سوم، بار ... دوگانه‌های تکراری درست شب انتخابات عجیب نبود؟ عجیب بود. چه چیز به پیش می‌رفت؟ برای کدام طبقه؟ و این درخواست‌ها و غُرهای کدام طبقه بود که پر شور و هیجان از انتخاباتی به انتخابات دیگر، از جشن پیروزی تا خشم شکست جاری می‌شد؟ این خیابان‌ها را چه کسانی تسخیر می‌کردند و زندان می‌رفتند و کشته می‌شدند؟ و بار دیگر آشنایان همین‌ها دوباره جشن پیروزی می‌گرفتند، هشتگ آزادی می‌زدند و طوفان توییتری برپا می‌کردند، تمام این

همه سال‌ها برای کدام طبقه بود؟ و خود آن طبقه چرا حرف‌هایش طی این همه سال تکراری و پوسیده شده، اما همچنان گوش شنوا دارد؟ در تمام این سال‌ها کدام طبقه نادیده گرفته شد، حوادث کارش نه جنایت بلکه طبیعی و بدیهی انگاشته شد؟ برایش هشتگ و طوفان به پا نکردند. این همه هر سال در این معدن یا آن معدن، در این کوره یا آن کوره، در این چاه یا آن چاه، کشته شدند هیچ کدام اسم نیافتند، هیچ کدام نه مثل مهسا اسم رمز شد و نه مثل نیکا و... چهره. چرا در تمام این جشن‌ها و شکست‌ها، حوادث کارگری پابرجا بود، سفره‌های کارگری کوچک بود، سهم فرزندان کارگر در آموزش تقریباً صفر بود؟ چرا برای آن‌ها در این همه تکاپو چیزی به پیش نمی‌رفت؟ چرا این طبقه نامرئی شد و تنها شب عید هنگام تعیین دستمزد اسمی از آنها آورده می‌شد جهت چانه زنی؟ آیا این نامرئی بودن آنها طبیعی بود؟ شک برانگیز نبود؟ چه شد که از پیرسال تا نوجوان دهه ۹۰ ای می‌گوید، خب زمان شاه وضع مردم بهتر بود، می‌گویی کدام مردم؟ می‌گوید پدربزرگ من که بقالی داشت، می‌گویی وضع طبقه‌ی متوسط بهتر بود، از اوضاع باقی طبقات باخبری؟ می‌گوید خب در همه‌ی کشورها بعضی از مردم فقیر و بی‌پولند ... چه شد که سرنوشت یک طبقه در ذهنیت جامعه مدنی و حتی در ذهنیت برخی از خودشان ازلی و ابدی شد؟

پاسخ به این پرسش‌ها تلنگری به همه ماست که سرنوشت طبقه کارگر برایمان اهمیت دارد اما هر روز باید آن را به خود یادآوری کنیم. دستگاه و سازوکار بورژوازی در جامعه مدنی ما را از بدو تولد در خود می‌رباید. ما هر روز در خیابان، در مدرسه، در سریال‌های حقیرانه و مذبوحانه‌ی رسانه‌های داخلی و خارجی، در دنیای فقیر آکادمیک و دانشگاه، یاد می‌گیریم که حساسیت خود را تنها بر سرنوشت فردی و رقابت‌طلبانه‌ی خودمان قرار دهیم. به ما گفته شده است که خود را توسعه دهیم و پیشرفت کنیم و در این راه کوشا باشیم. ما هر روز درگیر آرزوها و تمایلات فردی خودمان هستیم.

چرا که «در جامعه بورژوازی مردم در «جهانی افسون شده، معوج و وارونه» زندگی می‌کنند و این که این «مذهب زندگی روزمره» نه تنها اساس آگاهی معمولی است، بلکه پس‌زمینه‌س مقوله اقتصاد سیاسی را نیز شکل می‌دهد.»^۱ واقع «آگاهی خودبه‌خودی مردم در جامعه بورژوازی تسلیم بت‌وارگی کالاها و پول می‌شود.»^۲

ما یادگرفتیم که طبقه کارگر را نادیده بگیریم. از روز اول به ما عینکی داده‌اند که با آن به نابرابری، تبعیض و فقر نگاه کنیم و تمام تلاش ما این باشد که خود را از گرد و خاک آن دور نگاه داریم. این همان پرده‌ی ساتر و ساطع جامعه‌ی مدنی است که برای اختلاف طبقاتی فاحش در جهان کشیده شده است؛ پرده‌ای ابریشمین که کم‌کم سوراخ‌های آن در نابسندگی گفتمان‌ش دارد هویدا می‌شود برای کسانی که به دنبال درک حقیقت هستند. اگر زمانی دین افیون توده‌ها و از ابزارهای جامعه‌ی مدنی بود، در عصر ما رسانه افیون توده و از سلاح‌های بورژوازی در تعمیق این کوری است. اما آیا این کوری مختص طبقه‌ی متوسط است؟ خیر ما می‌بینیم که کارگران نیز در مواضع سیاسی، دنباله‌رو مواضع سیاسی طبقه‌ی متوسط و همان تکرارها هستند، گاهی با خشم و گاهی با بی‌تفاوتی بیشتر. در حقیقت «شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری وارونگی‌ها و بی‌معنایی‌های دیگری نیز پدید می‌آورد که هم کارگران و هم سرمایه‌داران در برابر آن سر فرود می‌آورند.» بنابراین صرف کارگر بودن در این جهان آگاهی حقیقی طبقه‌ی کارگر را ایجاد نخواهد کرد. «تمامی اعضای

^۱ میسائیل هاینریش: مقدمه‌ای بر سرمایه‌ی مارکس، ترجمه فردین نگهدار، نشر لاهیتا، صفحه ۴۱.

^۲ همان، صفحه ۸۷.

جامعه بورژوازی تابع بت‌وارگی روابط اجتماعی‌اند. این بت‌وارگی در قالب یک «شکل عینی اندیشه» ریشه می‌دواند و ادراک همه‌ی اعضای جامعه را شکل می‌دهد. نه سرمایه‌داران و نه کارگران چنان موقعیت ممتازی ندارند که به آن‌ها امکان گریز از بت‌وارگی را بدهد. اما این بت‌وارگی نیز زمینه‌ی کاملاً بسته‌ی فریفتگی همگانی نیست که گریزی از آن نباشد، بلکه پس زمینه‌ای ساختاری را تشکل می‌دهد که همیشه حضور دارد، اما با قدرتی متفاوت بر افراد مختلف تأثیر می‌گذارد، و بر اساس تجربه و تأمل می‌توان به آن پی‌برد.^۳

برای شکافتن این پرده‌ی حائل و شنیدن حرف نو، نیاز به شجاعت و ممارست و سواد است که در عین سادگی نایاب است. ممارستی که هر روز با مظاهر بورژوازی که می‌خواهد تو را در خود و به مغاک فراموشی بکشد، می‌خواهد به تو بگوید: «هی ما یک‌بار زندگی می‌کنیم! بیا خوب زندگی کنیم و در آرامش باشیم! حتی اگر در جهان جنگ شود، ایران جنگ شود تو تا آخرین لحظه سعی کن خوب زندگی کنی، چون این بخت‌یاری را داشته‌ای که همین الان در معدن نباشی، در کارخانه نباشی، در سطل زباله نباشی، کنار کوره نباشی و کول‌بر نباشی و ... یکبار در همین رفاه نیم‌بند خوش زندگی کن و بمیر.» افسونی اغواگرانه هر روز در گوش تو جاری می‌شود. در مقابل آن اگر در جست‌وجوی حقیقتی، دانستن حقیقت بیش‌ترین آرامش است، اما پس از آن حرکت و ممارست در جهت حقیقتی که دریافتی، آرامش را از تو خواهد ربود. برخی از ما که در دوره‌های نوجوانی و آنارشی به سر می‌بردیم، از فیلم‌هایی مثل ماتریکس خیلی لذت می‌بردیم، شاید در آرزوی این بودیم که سرنوشت جهان را تغییر دهیم، این به ما حس سرزندگی می‌داد، شاید دوست داشتیم روزی یکی از آن دو قرص آبی و قرمز ماتریکس را کف دست ما بگذارند و از ما بپرسند که آیا تحمل شنیدن حقیقت را داری؟ یا می‌خواهی تن به ابتذال این روزمره‌ی کاذب دهی؟ حال فرصت پیش آمده که حقیقت را بدانیم، حقیقتی که هر روز بخشی از آن‌ها در خیابان و جامعه قابل دیدن است. اختلاف طبقاتی آن‌قدرها هم پنهان نیست که کسی بیاید و ما را شوکه کند، ما هر روز آن را می‌بینیم (شاید گورخواب‌ها و کولبرها پیش چشم ما نباشند) اما تنها سرمان را کج می‌کنیم تا با آن چشم در چشم نشویم. بخش زیادی از طبقه‌ی متوسط از روبه‌رو شدن با آن هراس دارند از این‌که مبادا در آن نگاه کنند و آن نیروی شوم آن‌ها را به درون خود بکشد و برخی نیز تنها با عذاب وجدانی کوتاه و زیادبرنده از کنار آن عبور می‌کنند. اما ما چه باید بکنیم؟ ما که از حقیقت آگاه شده‌ایم، نه با یک قرص قرمز و یک قدرت ماورایی و یک تعقیب و گریز هیجانی، بلکه با مطالعه‌ی مستمر تاریخ و اقتصاد و سیاست مبارزه‌ی طبقاتی، با تلاش برای رصد هر روزه‌ی اخبار جهان و تحلیل خط سیاسی مبارزاتی که با شرایط امروز و آینده‌ی طبقه کارگر همسو باشد، ما باید این امواج منزله‌طلبی و روزمره‌گی جامعه‌ی مدنی که هر روز می‌خواهد ما را به درون خود بکشد و ما را بفریبد که کار سخت است، که کار آهسته است، که آینده نامعلوم است، که ناامیدی غالب است، که قدرت سرمایه‌داری مطلق است و ما ناتوان مطلق هستیم، که فرصت کوتاه است و مشغله‌های زندگی روزمره زیاد، ما را دور کند از خود بریزانیم و تن به این دریای موج ایدئولوژی بورژوازی ندهیم، حتی اگر خیس شدیم، نگذاریم که ما را غرق کند، باید بر این موج کوبنده سوار شویم، آن را مهار کنیم و از میان آن رد شویم و راه خود را پیش ببریم. خودمان را با سرنوشت طبقه‌ی کارگر گره بزنیم. خودمان را برعکس آنچه بورژوازی می‌خواهد لشگر نشئه‌ی روزمره و دم را غنیمت بشمار ندانیم و خود را محدود به

^۳ همان، صفحه ۱۹۷.

عمر کوتاهمان ندانیم. نخواهیم که همین انسانی باشیم که ۶۰، ۷۰ سال عمر می‌کند و هرگز نفهمیده و نخواستہ بدانند که از کجا آمده و به کجا خواهد رفت. رفیقان ما روزی که به آگاهی طبقاتی دست یافتیم، فهمیدیم که تاریخ انسان چگونه آغاز شده و چه مسیری را طی کرده تا بدین‌جا رسیده، ما تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی را می‌دانیم، می‌دانیم که انسان ورای همه موجودات تاریخ‌ساز است، پس به جای این‌که مانند بورژوازی و فردگرایی مقدس آن همین امروز و فردا را دریابیم باید خود را به امتداد ریسمان تاریخی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر ببندیم، ریسمانی که از گذشته کشیده شده و آینده را خواهد ساخت. هر انتخاب ما و هر تلاش ما برای طبقه‌ی کارگر مؤثر است، پس از آن دریغ نخواهیم کرد و برای این تلاش دنبال ضمانت و آینده‌ی مطمئن و پیروزی زود هنگام نخواهیم بود. ما این مسیر و خط را جلو می‌بریم تا انسان پیشاتاریخ را به انسانی بدل سازیم که رشد و شکوفایی‌اش در گروه رشد و شکوفایی هم‌نوعانش باشد نه فقط چند درصد انگل جامعه. طبقه‌ی کارگر جامعه‌ای را بنا خواهد ساخت که در آن شأن کارگر در گور و بیغوله خوابیدن نباشد و شأن سرمایه‌دار در برج خوابیدن. جامعه‌ای که میراث تمدنی و تکنولوژیک آن، تمام موهبت‌های آن برای کسانی باشد که طی تاریخ زحمتش را کشیده‌اند و آجر روی آجرش گذاشته‌اند، نه کسانی که تنها شلاق به دست داشته‌اند تا این طبقه‌ی عظیم را تنها و تنها برای تصرف همه‌جانبه‌ی نیروی کارش به حرکت در آورند و در آخر جز گرسنگی و فقر و بی‌سرپناهی برای آن‌ها چیزی باقی نگذارند. محقق کردن این شرایط نیاز به جسارت آن دارد که بالاخره روزی از این به‌اصطلاح تحلیل‌های اصلاح‌طلبان و اصولگرایان و براندازان و محور مقاومتی‌ها درگذرید و دنبال تصویر تازه‌ای برای جهان باشید، تصویری که در آن طبقه‌ی عظیم کارگر سرنوشت خویش را به دست می‌گیرد و برای تعیین دستمزد چشم به دهان ارباب خود نیست، برای درمان خود و هم طبقه‌ای‌هایش، برای آموزش خود، خودش برنامه‌ریزی خواهد کرد. برنامه‌ریزی طبقه‌ی کارگر از تمام برنامه‌ریزی و لفاظی‌های آکادمیسن‌ها و سرسپردگان اتاق بازرگانی بهتر خواهد بود. طبقه‌ی کارگر آموزش خود، دانشگاه خود را بنا خواهد کرد، آموزشی که در آن رهایی انسان در اجتماعی‌ترین معنای آن و مولدترین حالت آن محقق خواهد شد.